

دین‌پژوهی^۱

داگلاس دیویس^۲ / داود شبیانی

کارشناس ارشد ادیان و عرفان تطبیقی گروه کلام و دین‌پژوهی

چکیده: سابقه دین و دین‌پژوهی به درازای تاریخ تمدن بشری است. بی‌شک مطالعه و بررسی ادیان در گرو شناخت دقیق «دین» از چشم‌اندازهای گونه‌گون است. در میان رهیافت‌های متفاوت به دین، سه رهیافت مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و مورخان مورد بررسی قرار گرفته و از میان روش‌های مختلفی که دانشمندان برای پژوهش درباره موضوع کلی «دین» برگزیده‌اند، از روش‌های مکتب اصالت تحویل، فرضیه تکامل، مکتب کارکردگرایی، ساختارگرایی، فرافکنی، روانشناسان، مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان به گونه‌ای مختصر و گذرا نیز سخن به میان آمده است.

کلیدواژه: فلسفه دین / دین‌پژوهی / تعریف دین / جامعه‌شناسی دین / روانشناسی دین / دین و مردم‌شناسی / دین و تاریخ.

مقدمه

دین چیست؟ تعاریف بسیاری از دین شده است. عده‌ای دین را صرفاً "اعتقاد به موجودات روحانی" دانسته‌اند. برخی کوشیده‌اند تا تعاریف کامل‌تری برحسب عقاید یا توصیف اعمال و رسوم ارائه دهند.

پاره‌ای از رهیافت‌های متفاوت به دین عبارتند از:

۱- رهیافت مردم‌شناسان: آنها اعتقادات و اعمال مذهبی را براساس یافته‌های خود از جوامع امروزی توصیف می‌کنند. از نظر آنها دین کمک می‌کند تا مردم در یک تجربه و تفسیر مشترک از زندگی، اتحاد یابند. و از نظر آنان غالباً دین الگویی برای رفتار انسان در واکنش نسبت به مخاطرات زندگی فراهم می‌سازد.

۲- رهیافت جامعه‌شناسان: تأکید اینان بر بعد اجتماعی عقاید دینی است. از دیدگاه جامعه‌شناسان، دین نوعی روش نگرش خوشایند نسبت به جهان، پیش روی انسان می‌گذارد و به او احساس هدفمندی و معناداری می‌بخشد.

۳- رهیافت مورخان: اینان دین را براساس رویدادهایی که در اثر اعتقادات به وجود آمده‌اند توصیف می‌کنند.

اما دل‌مشغولی متکلمین، خود عقاید دینی، پرسش از صدق و کذب اعتقادات و واکنش مردم نسبت به آنها می‌باشد.

۱- The World's Religions, R.pierce Beaver and [others], Lion Publishing ptc. 1993.

رهیافت‌های مختلف را در حد خود و تا اندازه‌ای می‌توان موجه دانست. تفاوت اساسی در نظرگاه است: دیدگاهی مؤمنانه و دیدگاه دیگر محققانه به دین می‌نگرد.

دیدگاه دین‌باوران

کلام اصطلاحی است که معمولاً در مورد مطالعه دین خود شخص استفاده می‌شود. این دانش به بیان فحوای اصول اعتقادی بسط یافته در طی سال‌ها، روش استنباط عقاید از متون دینی، و تفسیر متون مقدس می‌پردازد. مسأله فوق اغلب به شکل‌گیری مکاتب مختلف اعتقادی و دسته‌بندی‌های فرقه‌ای در ادیان بزرگ انجامیده است و در مجموع این روند باعث به کار بستن علم کلام در استنباط و تفسیر رفتار متداول یعنی اخلاق^۱ و همچنین اعمال مختص به عبادت^۲ شده است. اخلاق و عبادت واژه‌های گرفته شده از کلام مسیحی‌اند، اما خطوط مشابهی از آن را در دیگر ادیان جهان می‌توان یافت. لذا باید گفت کلام نوعی پژوهش درون‌دینی است که حقانیت دین را مفروض گرفته، می‌کوشد تا آن را هرچه کامل‌تر مورد تحقیق قرار دهد و سپس آن دین را به اوضاع متغیر جهان مربوط سازد. کلام همیشه بر پایه یک سنت دینی استوار است.

دیدگاه اندیشمندان

رهیافت علمی به دین گونه‌ای پژوهش بی‌طرف و غیرمتعهد است که ظاهر دین را بررسی می‌کند. طبیعتاً از این دیدگاه هیچ‌گونه پرسشی در مورد صحت و سقم یک دین مطرح نمی‌شود. عبارت "رهیافت عالمانه" اگر به این معنا گرفته شود که انسان‌های مذهبی نمی‌توانند رویکرد عقلانی به مسائل دینی را برگزینند، گمراه‌کننده خواهد بود. چرا که این کار را مؤمنان هم می‌توانند انجام دهند و غالباً نیز انجام داده‌اند.

اما نگرش عینی و علمی حتی زمانی که ماهیت تجارب دینی مردم را توصیف می‌کند به جای اینکه جایگاه دقیق مسائل مربوط به حقیقت و آگاهی نسبت به خدا را همان گونه که خود فرد مؤمن احساس می‌کند مشخص کند، بر وجوه بیرونی و عینی دین تأکید می‌ورزد. برای فرد مؤمن این امکان وجود دارد که در یک موقعیت به عنوان انسانی معتقد درباره موضوعات ژرف دین خود سخن بگوید و در موقعیتی دیگر، به عنوان یک دانشمند درباره شیوه نگرش هم‌کیشان خود صحبت کند.

۱- Ethics.

۲- Liturgy.

بنابراین روش‌های گوناگونی که دانشمندان برای پژوهش درباره موضوع کلی دین برگزیده‌اند چیست؟ و آن اندیشه‌های کلیدی که به فهم ما از رهیافت علمی یاری می‌رسانند کدام‌اند؟

مکتب اصالت تحویل

البته رهیافت‌های مختلف غیرقابل جمع نیستند و در واقع هر روش پژوهشی می‌تواند به تصویر کلی ما اضافه شود. این حالت با اصالت تحویل موجود در برخی از رهیافت‌ها که می‌کوشند هر چیزی را در چارچوب یک نظریه تبیین کنند ناسازگار است.

از دیدگاه تحویل‌گرایان، دین چیزی جز انگیزه‌های اقتصادی، جنسی یا تکاملی نیست. برای نمونه "مارکس" دین را با معیارهای علم اقتصاد و فروید آن را در چارچوب مسائل جنسی تبیین کردند. تعدادی از مردم‌شناسان قرن نوزدهم نیز دین را صرفاً برحسب نظریه تکامل تبیین کردند.

مردم‌شناسان

مردم‌شناسی به مطالعه رفتار انسان می‌پردازد و دین نیز به عنوان نمونه‌ای از رفتار، مانند هر فعالیت بشری دیگری می‌تواند مورد ملاحظه مردم‌شناسان قرار گیرد. این رشته علمی دانسته‌های ما را از مردم سراسر عالم، به ویژه قبایل ابتدایی افزایش فوق‌العاده‌ای داده است. از آنجا که مردم‌شناسان می‌خواسته‌اند علم جدید را با فرضیه تکامل مرتبط سازند، از قرن گذشته تاکنون بیشتر به مطالعه چنین قبایلی علاقه‌مند بوده‌اند.

فرضیه تکامل

اثر چارلز داروین نوعی تبیین نظری از دین در اختیار دانشمندان قرار داد که در مباحثات فیلسوفان قرن هجدهم نظیر جی. دبلیو. اف. هگل و جی جی هردر وجود نداشت. به جای نظریات انتزاعی "پیشرفت" و "تحول"، دانشمندی چون "ای بی تیلور"، "جی جی فریز" و "دبلیو رابرتسون اسمیت"، که آثارشان مقطع زمانی بین ۱۸۷۰ و ۱۹۲۰ را دربر گرفته بود، درصدد برآمدند تا دوره‌های معینی که انسا پشت سر گذاشته را به وسیله توصیف عقایدی که در اثنای این اعصار متوالی باقی مانده است، مورد شناسایی قرار دهند.

غالباً گفته می‌شود اهمیت دین آن هنگام خاتمه یافت که علم به عنوان مرحله‌ای از اندیشه بشری جانشین آن گردد. این بحث به "سِر جی فریزر" اختصاص داشت که کتابش تحت عنوان "شاخه زرین" - با اینکه بیشتر یک اثر نظریه‌پردازانه است تا یک اثر واقعی - هنوز مورد اقبال است.

مکتب کارکردگرایی

قرن بیستم شاهد تفاوت بارزی در رویکردهای دین‌پژوهی به ویژه مسأله تکامل و تغییر شکل دین بود. مردم‌شناسان به جای پژوهش درباره این پرسش تکامل اندیشانه که "سرآغازهای دین چیست؟"، به بررسی کارکردهای آن در جوامع دینی پرداختند.

ای.ای. پریچارد مردم‌شناس مطلب فوق را به زیبایی در این سخن که "دین همان کارکرد آن می‌باشد" بیان کرده است. برونیسلاو مالینوفسکی (۱۹۴۲-۱۸۸۴) از بعد تاریخی دین دست کشید و ترجیح داد که به طور عمیق درباره نقش دین در جامعه انسانی جزیره "تروبریانند" به مطالعه بپردازد. او در خلال جنگ جهانی اول در این جزیره اقامت کرد. مالینوفسکی معتقد بود فرهنگ دارای قوانینی علمی است که می‌توان آنها را در مورد دین نیز به کار بست. نیازهای زیستی فردی مثل نیاز به غذا و مسکن و نیازهای جنسی و امنیتی را نیز می‌توان همانند نیازهای اجتماعی در نظر گرفت، که انسان‌ها به صورت اشتراکی از طریق نهادهای اقتصادی، سیاسی، خویشاوندی و دینی آنها را فراهم می‌سازند.

از آنجا که جادو در ایام بحرانی جامعه، فرد را به مقام رهبری می‌رساند، مفید تلقی می‌شد. جادو باعث نوعی عملکرد احتمالاً مثبت می‌شد و از این طریق از رفتارهای آشفته جلوگیری می‌کرد. و نیز به دلیل این که دین پاسخگویی میل انسان به نجات بود، به همراه جادو نیروی منسجم‌کننده اصلی در جامعه محسوب می‌گشت. جادو که در برابر مصائب طبیعی انجام می‌شد، حمایتی روانی در برابر ترس انسان‌ها بود. بخش اعظم نظریه فوق درباره دین نتیجه نگرش مالینوفسکی به جوامع ابتدایی است. اما آن‌گونه که خاطرات شخصی او - که مدت مدیدی پس از مرگش منتشر شد - نشان می‌دهد، احتمالاً ترس‌های خود او از غرب‌زدگی، تاریکی و مرگ او را به پی‌افکندن این نظریه درباره دین کشاند.

ساختارگرایی

مردم‌شناسان پس از دهه ۱۹۵۰ توجهشان را بیشتر به نقش دین به عنوان نمود ساختار نظریات، ارزش‌ها و عقاید یک جامعه معطوف نمودند. آنها تصویری از روابط موجود بین تعالیم رسم کردند و پرسش آنان این بود که انسان‌ها چگونه دلیل آورده‌اند؟ چگونه اعتقادات خود را نظام‌مند ساخته‌اند؟ و برنامه منطقی و درونی یک دین چه بوده است؟ برای مثال بودائیان روستایی به کمک جن‌گیران از تجارب دردناک خود خلاصی می‌یابند. حال باید پرسید که آنها چگونه این مسأله را با آرمان بودایی که درستی چنین جن‌گیری‌هایی را رد می‌کند، سازگار می‌سازند؟ یا این که گروه‌های مسیحی به چه نحو عقاید خویش را درباره زندگی روزمره به مفهوم تثلیث ارتباط می‌دهند؟

این رهیافت ساختارگرایانه توجهات را به سوی نظام اندیشه بشر و روشی که او به وسیله آن طرحی منظم برای دنیای پیچیده خود به وجود می‌آورد، جلب کرد. به عنوان نمونه مردم‌شناس فرانسوی "کلودلوی استراوس" رهیافت ساختارگرایانه را در مطالعه اسطوره‌ها به کار گرفت.

روانشناسان

در حالی که در قرن نوزدهم دانشمندان از تلفیق آرای مردم‌شناسی با نظریات مربوط به ذهن انسان خرسند بودند، در قرن بیستم "ذهن" مورد توجه خاص روانشناسان قرار گرفته بود. زیگموند فروید به سختی در مقابل مردم‌شناسی تکامل‌گرایانه، خصوصاً در برابر اثر مشهور رابرتسون اسمیت یعنی "سخنرانی‌هایی دربارهٔ دین سامیان"^۱ (۱۸۸۹) واکنش نشان داد. اما او می‌خواست کیفیت ابتدای قدرت نهفتهٔ ذهن بشر را بر نوعی نیروی جنسی به نام "لیبدو"^۲ نشان دهد. او این نیرو را به برداشتی از تصویر خدا نسبت داد که از ارتباط کودک با پدر بشری‌اش پدید می‌آید.

فرافکنی^۳

فرافکنی اصل مهمی در مطالعات دینی پیش روی نهاده است. اصطلاح فرافکنی نه تنها رویکرد روانشناختی فروید بلکه برهان اولیهٔ فلسفی فوئرباخ (۱۸۷۲-۱۸۰۴) را نیز دربر می‌گیرد. فوئرباخ ادعا کرد که گزاره‌های دربارهٔ خدا در واقع باید به عنوان گزاره‌هایی دربارهٔ انسان فهمیده شود. بشر تمایل داشته است صورت‌هایی ذهنی از خدا ایجاد کند و سپس آنچنان به آنها بنگرد که گویی دارای حقیقت ذاتی هستند. برای داشتن فهمی درست از الهیات بایستی این فرآیند را معکوس کرد و آموزه‌های دینی را براساس شرایط انسانی تفسیر کرد. فوئرباخ بر مارکس و انگلس و در نتیجه بر ظهور جامعهٔ کمونیستی و نگرش آن به دین به عنوان روشی ناکارآمد و کهنه در تفسیر زندگی تأثیر نهاد. فروید نیز اذعان داشت که دیدگاه‌های دینی دیگر برای انسان ثمربخش نیست. همان‌طور که کتاب "آیندهٔ یک پندار"^۴ او به روشنی نشان داد در اینجا فرافکنی به عنوان پندار در نظر گرفته شده، بدین معنی که ذهن انسان او را از رسیدن به حقیقت واقعیت بازمی‌دارد و لذا باید تقبیح شود. ویلیام جیمز روانشناس رویکردی کمابیش مثبت‌تر به نقش دین داشت. در کتاب "تنوع تجربهٔ دینی"^۵ ضمن تمایز نهادن میان دین "ذهن سالم"^۶ و دین "روان بیمار"^۷ و مقایسه و تطبیق آن دو توصیفی کامل از تجربیات دینی افراد متفاوت ارائه می‌دهد. از نظر جیمز، دین برای داشتن یک زندگی شجاعانه و رضایت‌بخش دارای ارزش است. از دین در نهایت به عنوان چیزی در جهت این واقعیت تعبیر شده است که عیبی در خود ما و راه‌هایی که ما را از عیوب و نواقص مصون می‌دارند، وجود دارد. به تعبیر دیگر دین به انسان کمک می‌کند تا شرایط حیات خویش را بپذیرد و در مقابل ضعف‌های زندگی خود

۱- Lectures on the religion of the semites (1889).

۲- Libido.

۳- projection.

۴- The future of an illusion (1927).

۵- The Varieties of religious experience (1902).

۶- Health-mindedness.

۷- Sick soul.

مرعوب نگردد. اینها همه فواید مثبتی برای انسان محسوب می‌شوند، لذا جیمز دین را همچون فروید امری توهمی و بدون آینده‌ای حقیقی تلقی نمی‌کند.

جامعه‌شناسان

رشته جامعه‌شناسی نیز در اوایل قرن بیستم به سرعت بسط یافت. در این رشته نیز نظریه فرافکنی، خصوصاً در نظر امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) از اهمیت زیادی برخوردار بود. پژوهش معروف او تحت عنوان صور ابتدایی "حیات دینی" بیشتر مرهون آن سری سخنرانی‌های رابرتسون اسمیت بود که فروید را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. روش او متضمن رهیافتی تکامل‌گرایانه به دین بود، ولی با دیدگاهی که عقاید دینی را صرفاً نتایج گمراه‌کننده ذهن انسان می‌خواند، توافقی نداشت. اینجا است که دورکیم در مقام یک جامعه‌شناس راه خود را هم از روانشناسی فروید جدا می‌سازد و هم از مردم‌شناسی نظری فریزر.

دورکیم معتقد بود در "دین حقایقی وجود دارد و انسان خود را نمی‌فریبد." او همچنین هنگام تعیین هویت این حقیقت دینی که زیربنای رفتار مذهبی می‌باشد، از تبیین الهیاتی فاصله می‌گیرد. زیرا حقیقت تأثیرگذار بر دین که او بالاخره به آن اعتقاد دارد، خود جامعه می‌باشد. دورکیم همان گونه که فروید ذهن خود را به ایده ضمیر ناخودآگاه مشغول ساخته بود، دل مشغول ایده جامعه بود. او بر این باور بود که در گروه‌های اجتماعی نوع متفاوتی از حقیقت در کار است که از آنجا در زندگی‌های شخصی تأثیر می‌گذارد. جامعه می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد، همان گونه که گیاه‌شناسان به مطالعه گیاهان می‌پردازند و دین فعالیت انسانی است که درباره حقیقت اجتماعی سخن می‌گوید، در حالی که از کلماتی درباره خدا استفاده می‌کند.

به یک معنا دورکیم نگرشی شبیه دیدگاه فوئرباخ اتخاذ کرد. با این توضیح که از دیدگاه او به نظر می‌رسد انسان صرفاً به خدایی اعتقاد دارد و درباره آن سخن می‌گوید، حال آن که حقیقتاً درباره گروه اجتماعی خود سخن می‌گوید، بدون این که به این مسأله واقف باشد. اما برای دورکیم که قائل به یک خدای قائم به خود و مستقل از انسان نبود، جامعه آنچنان مهم بود که می‌توانست کاملاً جای خدا را پر نماید.

جامعه جایی است که قبل از این که من متولد شوم بوده است و پس از مرگ من نیز وجود دارد. جامعه به من عقاید و زبانی را می‌دهد که به وسیله آن فکر می‌کنم و سخن می‌گویم. مرا محافظت می‌کند و به من احساس سرشاری از حیات می‌بخشد.

به همین جهت علی‌رغم این واقعیت که انسان همه این عقاید را به یک خدا فراقینی می‌کند، خودِ عقاید، حقیقت می‌باشند، مهم‌تر این که اگر قرار باشد جامعه به عنوان اجتماعی اخلاقی دارای همبستگی باشد، وجود این عقاید ضروری است.

بررسی کارکرد مثبت دین مسأله‌ای بود که توسط جامعه‌شناس معروف، ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) پی گرفته شد. وبر سعی کرد نشان دهد که چگونه عقاید دینی در حیات فعال اجتماعی یک گروه تأثیر می‌نهد. سعی مطالعه سترگ او، "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری"، این است که نشان دهد چگونه ایده کالوینیستی تقدیر، مؤمنان را به انتخاب یک زندگی پرجوش و خروش و عقلانی سوق داد که در آن افراد سعی می‌کردند - وظایف خود را به عنوان کارگزاران شریف لطف خداوند به انجام رسانند. این حالت به موقعیتی انجامید که در آن تجارت و صنعت با نهایت صرف سرمایه و حداقل هدر دادن انرژی به وسیله افرادی که در مقابل تولید کالاها احساس مسئولیت می‌کردند، توسعه یافت. بدین گونه عقاید دینی عمل انسان را در دنیا برمی‌انگیزد، برخلاف ادعای مارکس که دین را افیونی برای زندگی دنیوی می‌دانست.

ادامه دارد